

## نگرش انتقادی بر کتاب اندیشه‌های سیاسی غرب در دوران مدرن؛ دیالکتیک اندیشه‌ها

فرهاد زیویار\*

مصطفی رضائی حسین آبادی\*\*، امیر اعتمادی بزرگ\*\*\*

### چکیده

اهم موضوع‌های مطرح در ساحت اندیشه سیاسی مدرن، چستی و چگونگی پیوند مفاهیم اساسی هم‌چون جهان هستی، انسان، مذهب، جامعه، دولت و حکومت است که محققان علم سیاست در ایران همواره تفسیری درخور از آن ارائه داده‌اند. علیرضا اسمعیل‌زاد در کتاب *اندیشه‌های سیاسی غرب در دوران مدرن*، با نگاهی نسبتاً جامع، تحولات اندیشه سیاسی در غرب را از قرن هفدهم تا وضعیت پسا‌مدرن به رشته تحریر درآورده است. پیش‌فرض اصلی در نقد این کتاب بر ضرورت تولید چنین آثاری استوار است؛ زیرا وجود انبوهی از کتاب‌ها در زمینه اندیشه سیاسی غرب اعم از تألیف و ترجمه، اهمیت نوآوری در تولید آثار جدید را دو‌صدچندان می‌نماید؛ بدین معنا که آیا اساساً ضرورتی تازه برای بازاندیشی در این عرصه وجود دارد؟ و آیا در این کتاب دریچه‌ای نو بر اندیشه سیاسی غرب گشوده شده است؟ فارغ از نقاط قوت، کتاب به لحاظ طبقه‌بندی زمانی، محتوایی، موضوعی، چگونگی شکل‌گیری و تحول اندیشه سیاسی مدرن در غرب، انتخاب متفکران سیاسی و روش‌شناسی تحلیل و تفسیر یافته‌ها، ایرادهایی دارد؛ به عنوان مثال، نادیده

\* استادیار پژوهشکده اندیشه سیاسی، انقلاب و تمدن اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،  
zivyar@ihcs.ac.ir

\*\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، mu.rezaee@gmail.com

\*\*\* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)،  
etemadi@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۰

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

گرفتن بنیان‌های نظری پیدایی اندیشه سیاسی مدرن همچون رنسانس؛ اشاره نکردن به نظریه‌های متفکرانی چون لوتر، ماکیاولی و هابز؛ نداشتن رویکرد جامعه‌شناسانه؛ و از همه مهم‌تر مغفول ماندن بنیان‌های اساسی تفکر سیاسی مدرن از جمله چیستی سیاست، دولت، حاکمیت، هویت، ملیت و... در ساحت اندیشه‌ای متفکران سیاسی غرب، از برجسته‌ترین کاستی‌های کتاب به‌شمار می‌رود.

**کلیدواژه‌ها:** اندیشه سیاسی غرب، دوران مدرن، تاریخ اندیشه سیاسی، روشنگری، قرن هجدهم.

## ۱. مقدمه

اندیشه سیاسی مدرن در غرب با نقد آثار کلاسیک، تأمل در فضای نوزایی و ارائه طرح‌های جدید از زندگی سیاسی در قالب روشنگری، «قرارداد اجتماعی»، پست‌مدرنیسم و فمینیسم شروع شد. اندیشه مدرن گونه‌ای متمایز از سنت فلسفه سیاسی و الهیات سیاسی کلاسیک بود که خرد و تجربه را جانشین اعتقاد و باور کرد. مفاهیم و آموزه‌های بنیادین که در چارچوب کلی نگرش مدرن به اندیشه سیاسی، طی شش قرن گذشته موضوع سیاست را از فضیلت و سعادت انسان به کرامت و آزادی تغییر داد؛ طی این مدت گرایش‌های گوناگون، اندیشه سیاسی را بر پایه دیدگاه‌های متفاوت به آموزه‌های سیاسی شکل داد و زمینه برای تنوع برداشت‌ها از چیستی انسان و نقش او در جهان هستی، وظایف او نسبت به خود و دیگری و دولت فراهم کرد که حاصل آن حکومت‌داری برپایه «دولت/ملت» شد. با پذیرفتن این تحولات اندیشه‌ای، سوالی مطرح می‌شود؛ «آیا اندیشه سیاسی مدرن یکباره در قرن شانزدهم میلادی به وجود آمد و آیا برای فهم آن نیازی به بررسی و ریشه‌یابی تغییرات فکری پیش از آن به‌ویژه نظریات گذشتگان و اندیشمندانی چون ماکیاولی، اراسموس، و توماس مور ضرورتی ندارد؟»

موضوع دیگری که در رابطه با چگونگی پدید آمدن اندیشه سیاسی مدرن باید در نظر داشت تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیشامدرنیته است. به نظر محققان تاریخ اندیشه سیاسی از جمله کوئینتن اسکینر، «ریشه‌های پدید آمدن اندیشه سیاسی غرب مدرن را باید به پیش از دوران نوزایی و به تحولات فکری نیمه قرن دوازدهم در ایتالیا و انگلستان نسبت داد.» (نک. اسکینر، ۱۳۹۷: ۳) به نظر او تدوین قانون «مگناکارتا» در بریتانیا و اعلام استقلال جمهوری‌های اعیان‌نشین از کلیسا در ایتالیا را می‌توان زمینه‌ساز پدید آمدن اندیشه

سیاسی مدرن در غرب دانست. بنابراین نظریه‌پردازی سیاست مدرن که با اراسموس، توماس مور و ماکیاولی آغاز می‌شود و با طرح نظریه قرارداد اجتماعی توماس هابز به فاز تردید در اطاعت محض و تلاش برای دستیابی به سعادت در اندیشه سیاسی کلاسیک وارد می‌شود را نمی‌توان به هنگام توضیح اندیشه سیاسی مدرن نادیده گرفت.

همچنین نباید از نظر دور داشت که اندیشه سیاسی مدرن بر اساس روش علمی مبتنی بر خرد و تجربه بنیاد نهاده شده است. تردیدهای دکارت در «فاعل شناسنده» و موضوع شناخت موجب شد تا متفکران اندیشه سیاسی همچون توماس هابز امکان استفاده از استدلال عقلانی را به جای استناد به تجربیات تاریخی بپذیرند. به نظر هابز «ساختن یک دولت، مستلزم عملی کردن قواعد و اصول معینی است که اعتبار علمی، و بنابراین ابدی دارند، پس عقل بیش از تاریخ قابل اتکاست.» (سوگون، ۱۳۸۳: ۲۴). هابز امکان صورت-بندی زندگی سیاسی-اجتماعی را بر اساس روش علمی پذیرفت و زمینه تحول در بنیان-های اندیشه سیاسی کلاسیک را فراهم آورد، همچنین با طرح نظریه قرارداد اجتماعی، وظیفه حاکمیت را از سعادت‌مندی انسان‌ها به رضایت‌مندی شهروندان تغییر داد. بنابراین باید در نظر داشت که آگاه نبودن از روش‌های مدرن اندیشیدن در ساحت سیاست و اجتماع و یا بی‌توجهی به آنها مانع درک درست اندیشه‌های سیاسی متفکران بعدی است.

نکته دیگر، پرسش از ماهیت اندیشه سیاسی مدرن است؛ این که اساساً موضوع اندیشه سیاسی چیست؟ «مدرنیته با نقد بنیان‌های کلاسیک سیاست‌ورزی، «فرد» را جانشین «جمع»، و کرامت زمینی را جانشین سعادت مابعدالطبیعه کرد. اما وجه پنهان این جانشینی توجه به همکاری فرد با دیگری برای ساخت اجتماع و برساختن دولت و حاکمیت است. در واقع فردگرایی بنیان جامعه‌گرایی مدرن را فراهم آورد.» (Brittan, 1999: 299). با تغییر روش اندیشیدن درباره سیاست در جریان مدرنیته، جامعه در برابر تمایلات مطلق‌گرایانه فردی کلاسیک که ذیل مفهوم «سعادت» تعریف می‌شد، هویت ملی جانشین هویت نژادی و فرهنگی شد. در سایه مدرنیته، مطالعه در زمینه چگونگی پدید آمدن جنبش‌های فکری و اجتماعی همچون روشنگری، رمانتیسم، ایدالیسم، اصحاب دایره‌المعارف، بدون توجه به موضوع اندیشه سیاسی و تعریف دقیق از آن فهمی قابل اعتماد از دیدگاه‌های اندیشمندان در این زمینه نیست. با توجه به این مباحث، این سوال قابل طرح است که تا کنون چه صورت‌بندی‌هایی از تاریخ اندیشه سیاسی مدرن غرب در ایران مطرح شده است؟

## ۲. تاریخ اندیشه سیاسی غرب در ایران

پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا کنون در حوزه مطالعات دانشگاهی تلاش‌های درخور توجهی برای معرفی اندیشه سیاسی غرب صورت گرفته است. اکثر آثار تألیفی در این زمینه خلاصه‌ای از زندگی‌نامه متفکران سیاسی و آرای ایشان بر اساس روال زندگی فردی و یا اتفاقات سیاسی-اجتماعی ارائه داده‌اند که نشان از وجود یک پروسه علمی برای آشنایی مخاطب ایرانی با تاریخ اندیشه سیاسی به‌ویژه در غرب مدرن دارد. از جمله مطرح‌ترین آثاری که برای اکثر دانش‌آموختگان علوم سیاسی در ایران شناخته شده است، می‌توان به کتاب‌های سیری در اندیشه سیاسی غرب: از هراکلیت تا هابز اثر حمید عنایت (۱۳۶۴)، جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غرب ترجمه حسین بشیریه (۱۳۸۰)، انسان و جامعه: نظریه سیاسی و اجتماعی از ماکیاولی تا مارکس (۱۳۸۵) ترجمه کاظم فیروزمند، مبانی اندیشه سیاسی در غرب (۱۳۸۶) اثر فرشاد شریعت، تاریخ فلسفه سیاسی غرب: الف و ب (۱۳۹۲) اثر عبدالرحمن عالم، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب؛ روشنگری تا افول لیبرالیسم اثر ترجمه جهانگیر معینی علمداری (۱۳۹۳)، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب؛ از ماکیاولی تا مارکس و قرن بیستم (۱۳۸۳) اثر کمال پولادی، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب (۱۳۷۹) اثر ابوالقاسم طاهری، سیر تاریخی اندیشه‌های سیاسی در غرب؛ از افلاطون تا نیچه (۱۳۷۸) اثر احمد بخشایشی اردستانی و... اشاره کرد.

نگاه انتقادی و علمی به این تألیفات مشخص می‌کند که ادبیات این کتاب‌ها براساس طبقه‌بندی دوره‌های اندیشه سیاسی صرفاً متمرکز بر فلسفه سیاسی است. به عنوان مثال، موضوع بحث منتقدینی چون کوئیتن اسکینر در کتاب بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن، فرانکلین بوفان لوم با کتاب جریان‌های بزرگ تاریخ اندیشه سیاسی غربی، جان مک‌کلند در کتاب تاریخ اندیشه سیاسی غرب، اندرو وینسنت در کتاب تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم، صرفاً بررسی آرای فلاسفه سیاسی بوده، و کمتر صحت این آراء به قضاوت گذاشته شده است. طبقه‌بندی و نوع مطالعه‌ای که در ایران کمتر از نظر نویسندگان و محققان این زمینه گذشته است نیز همین مورد اخیر است که به آن اشاره شد. در این مقاله تلاش می‌شود از این دریچه کتاب اندیشه‌های سیاسی در غرب مدرن تألیف علیرضا اسماعیل‌زاد بررسی و نقد می‌شود.

### ۳. معرفی کتاب

کتاب *اندیشه‌های سیاسی غرب در دوران مدرن؛ دیالکتیک اندیشه‌ها* اثر علیرضا اسمعیل‌زاد است که در سال ۱۳۹۵ در قطع رقعی با شمارگان ۱۰۰۰ جلد از طریق نشر قومس به چاپ رسیده است. این کتاب از شناسنامه، پیش‌گفتار، فهرست مطالب، نتیجه‌گیری، نمایه اسامی، نمایه موضوعی و سه بخش تشکیل شده است. گرچه منابع مورد استناد نویسنده کتاب به تفکیک دسته‌بندی نشده و در پایان کتاب نیامده؛ در پایان هر بخش به‌طور دقیق از نظر گذرانده شده است. نباید فراموش کرد که طرح نمایه اسامی و موضوعی در پایان کتاب، اراده نویسنده را در ارائه اثری علمی و دقیق به رخ می‌کشد. به استثنای بخش سوم کتاب که چهار گفتار دارد دو بخش دیگر بر سه گفتار استوارند. بخش‌ها و گفتارهای این کتاب عبارت است از:

- بخش نخست: خاستگاه‌ها، آموزه‌ها و پیامدهای روشنگری
- ۱. گفتار نخست: انقلاب علمی؛ ریشه‌های فکری روشنگری
- ۲. گفتار دوم: تفکر و فرهنگ روشنگری
- ۳. انقلاب فرانسه، تجلی یا تخریب ایده‌های روشنگری؟
- بخش دوم: اندیشه‌های اروپایی سده نوزدهم؛ گفتگوی گسترده با میراث روشنگری
- ۱. گفتار نخست: پذیرش و بسط اندیشه‌های روشنگری
- ۲. گفتار دوم: از نقد فلسفی تا بازسازی انقلابی ایده‌های روشنگری
- ۳. گفتار سوم: رد اندیشه‌های روشنگری
- بخش سوم: بازیابی روشنگری یا گذار از آن؟ اندیشه سیاسی در قرن بیستم
- ۱. گفتار نخست: مراحل اساسی در اندیشه‌های مارکسیستی قرن بیستم
- ۲. گفتار دوم: لیبرالیسم اصلاح‌شده
- ۳. اندیشه پست‌مدرن و پرسش از مدرنیته
- ۴. گفتار چهارم: اندیشه‌های فمینیستی در قرن بیستم

با نظر به پشت جلد کتاب *اندیشه‌های سیاسی غرب در دوران مدرن*، اولین موضوعی که از نگاه خوانندگان خواهد گذشت و تا حدی می‌تواند انگیزه ابتدایی مؤلف را از قلم‌زدن در این عرصه آشکار نماید، یادداشت انتقادی او درباره «تاریخ اندیشه‌ها» است؛ تاریخ اندیشه‌هایی که به قول اسمعیل‌زاد گرفتار «بیماری‌های عمده» ای از قبیل «سلطه‌جویی

روش‌های علمی و پوزیتیویستی»، «تقطیع اندیشه‌ها»، «غلبه روش بر موضوع»، «غلبه اراده، زور، ایدئولوژی و پارادیم» بر «استدلال عقلانی» است. این یادداشت ضمن اینکه از تسلط نسبی نویسنده بر موضوع و متون تألیفی آن به زبان فارسی حکایت می‌کند، درک درست او را از تاریخ اندیشه سیاسی در غرب ترسیم می‌کند و با امید رهایی از زندان تکرار و قدم گذاشتن در عرصه‌های مغفول‌مانده، خواننده را به خواندن متن ترغیب می‌کند.

### ۱.۳ نوآوری‌های کتاب

بررسی دسته‌بندی مطالب کتاب که جزئیات آن برای سهولت مخاطب در فهرست مطالب به خوبی ذکر شده، نشان می‌دهد که هر بخش کتاب متعلق به یک برهه زمانی از تاریخ اندیشه غرب است که از قرن شانزدهم تا ابتدای قرن بیست‌ویکم را دربر می‌گیرد. در پیش‌گفتار به چارچوب ذهنی نویسنده درباره چستی اندیشه سیاسی غرب مدرن و نگاه مراکز علمی و اساتید دانشگاهی ایران نسبت به آن اشاره شده است:

شناخت اندیشه‌های جدید غرب برای فهم واقعی فرهنگ و تمدن کنونی غرب و نسبت ما با آن پراهمیت است...، اما برخی استاذان هنوز با نگاه سلطه‌جویانه علمی و پوزیتیویستی به سراغ تاریخ اندیشه‌ها می‌روند؛ اندیشمندان بزرگ را به مانند موضوعات علمی تقطیع می‌کنند و آن‌گاه با غلبه روش بر موضوع می‌خواهند آنها را بشناسند! (اسمعیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۷)

اگرچه اشاره نویسنده به منتقدان ایرانی و فهم و درک اندیشه سیاسی مدرن غرب برای شناخت خودی و دیگری البته بسیار مهم است؛ ذکر این کلی‌گویی که مترجمان و محققان تاریخ اندیشه غرب در ایران ایدئولوژیک‌اند و با تسلط روش بر موضوع تلاش دارند تفسیری خاص از گونه‌های اندیشه غربی را بشناسانند، بدون ذکر منبع، پیش‌داوری ناعادلانه‌ای به نظر می‌رسد.

نکته مهم دیگری که در پیش‌گفتار به آن اشاره شده، تقسیم‌بندی تاریخ اندیشه سیاسی غرب به سه دوره باستان، میانه و جدید است. نویسنده در این تقسیم‌بندی مقطع تاریخی باستان را از قرن ششم پیش از میلاد تا قرن پنجم میلادی معرفی می‌کند. دوره میانه را از قرن ششم تا پانزدهم میلادی و دوران جدید را از قرن هفدهم تا زمان حاضر می‌شمارد. در این تقسیم‌بندی زمانی، تحولات اندیشه سیاسی قرن پانزدهم و قرن شانزدهم را ذیل دوره میانه

آورده است و اشاره‌ای کوتاه به قرن شانزدهم و رنسانس با عنوان «دوره انتقالی» دارد. (اسماعیل‌زاده، ۱۳۹۵: ۷) این تقسیم‌بندی تاریخی تا بدان حد مبهم است که حتی به اندیشه‌های مؤثر در شکل‌گیری اندیشه سیاسی مدرن، چون نظریات «دزیدریوس اراسموس» بانی تشکیک در اقتدار کلیسا، «نیکولو ماکیاولی» پدر علم سیاست غرب، «توماس مور» نظریه‌پرداز آرمان‌گرایی مدرن و «مارتین لوتر» رهبر اصلاحات دینی (اسکینر، ۱۳۹۷) حتی اشاره‌ای گذرا نیز نشده است و نویسنده صراحتاً اذعان می‌کند که «توماس هابز نویسنده قرن هفدهم را نادیده گرفته است.» (اسماعیل‌زاده، ۱۳۹۵: ۸)

مراجعه به متن کتاب مشخص می‌کند که با سه فصل نسبتاً جامع از تاریخ اندیشه سیاسی مدرن در غرب روبه‌رو هستیم. مؤلف در بخش نخست با مقدمه‌ای دو صفحه‌ای و طرح سؤال کانت مبنی بر اینکه «روشنگری چیست؟»، به تعریف روشنگری پرداخته است و در ارائه نقش اصحاب دایره‌المعارف از فهم مدرن بشر، با اشاره‌ای گذرا به کتاب رساله‌ای درباره طرح تاریخی پیشرفت روح بشر اثر «مارکی دوکندوروسه»، این پیش‌فرض را می‌پذیرد که از نظر متفکران اندیشه سیاسی مدرن با عقل بشری می‌توان «دومصیبت نظام کلیسایی قرون وسطی و خودکامگی سیاسی» (اسماعیل‌زاده، ۱۳۹۵: ۱۳) را مورد نقد قرار داد. او در ادامه مباحث این فصل به سیر تاریخی روشنگری، الهیات سیاسی و پدید آمدن روشنفکران اندیشه سیاسی در غرب اشاره دارد که به نقاط قوت و کاستی‌های آن در جای خود اشاره خواهد شد.

بخش دوم با عنوان «گفتگوی گسترده با میراث روشنگری» به اندیشه‌های اروپایی سده نوزدهم ذیل سه گفتار «اندیشه‌های اروپائی سده نوزدهم»، «از نقد فلسفی تا بازسازی انقلابی ایده‌های روشنگری»، و «رد اندیشه‌های روشنگری» پرداخته است. در مقدمه بخش دوم، به نظر نویسنده با رخداد انقلاب فرانسه، جریان اندیشه سیاسی غرب به دو قسمت نظریه‌پردازان انقلاب و منتقدان روشنگری تقسیم می‌شود. اسماعیلی‌زاد ضمن اشاره به «واقعیت‌های پیچیده»، سه شاخه اندیشه‌های اروپایی قرن نوزدهم را مطرح می‌کند: اول، «پذیرش و بسط اندیشه‌های روشنگری»؛ دوم، «نقد فلسفی و بازسازی انقلابی ایده‌های روشنگری» و در نهایت «رد اندیشه‌های روشنگری» (اسماعیل‌زاده، ۱۳۹۵: ۸۶)، و طی سه گفتار این جریان‌ها را بررسی و نقد می‌کند.

«بازیابی روشنگری یا گذار از آن» عنوان بخش سوم است که در آن سیر اندیشه سیاسی قرن بیستم در چهار گفتار «مراحل اساسی در اندیشه‌های مارکسیستی قرن بیستم»،

«لیبرالیسم اصلاح شده»، «اندیشه‌های پست‌مدرن و پرسش مدرنیته»، و «اندیشه‌های فمینیستی در قرن بیستم» مطرح شده است. مقدمه این بخش، تحولات اساسی در حوزه اختراعات، کشف‌ها و پیشرفت‌های فیزیکی، روان‌شناسی و فلسفه را پیش‌روی خواننده می‌گذارد که علی‌رغم دگرگونی زندگی انسان، ناتوان از حل و فصل مسائل اجتماعی و سیاسی بوده‌اند. همچنین مؤلف کتاب، نخستین جریان مهم اندیشه سیاسی غرب را مارکسیسم می‌داند و در ادامه به تصادم‌های لیبرالیسم با رادیکالیسم، فاشیسم، مارکسیسم، توتالیتریسم، نقدهای «اختیارگرایی، و جامعه‌گرایی» (اسماعیل‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۳۲)، طرح نقدهای اساسی میشل فوکو به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مدرنیته و نهایتاً به تلاش‌های فمینیسم برای احقاق حق اجتماعی زنان در حوزه سیاست و اجتماع اشاره دارد.

نتیجه‌گیری پایانی کتاب با عنوان «مسائل پیش‌روی و اندیشیدن به قرن بیست‌ویکم» البته بر تسلط نویسنده از تحولات اندیشه‌ای قرن بیستم تأکید دارد. به نظر می‌رسد که اسمعیلی‌زاد این شناخت را بیشتر تحت تأثیر «نظریات فرانسیس فوکویاما و ساموئل هانتینگتون در زمینه توسعه علم و تکنولوژی و تأثیر آن بر سیاست، طرح مباحث «جنگ عادلانه» الشتن بر اساس مباحث فمینیستی، پذیرش اشکال حکومت لیبرال دموکراسی» مطرح ساخته است. (اسماعیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۳۳۱). او در پایان ذیل یک پاراگراف، به درستی، ادعاهای لیبرالیسم مبنی بر پیروزی بر دیگر جریان‌های اندیشه سیاسی به‌ویژه اندیشه اسلامی را به نقد کشیده است که جا داشت حتی یک گفتار را به آن اختصاص دهد؛ «جدایی دین از دولت»، «بی‌طرفی خیرخواهانه دولت نسبت به دین»، و... از چالش‌های مهم لیبرالیسم در دوران کنونی است که باید به آنها پاسخ دهد.

#### ۴. نقد شکلی کتاب

به عنوان مقدمه در ابتدای بخش نقد شکلی کتاب، طرح این نکته ضرورت دارد که ایرادهای این بخش بر اساس سنت ویرایش زبان فارسی بنا نهاده شده است؛ سنتی که هم در دوره‌های معتبر آموزش ویراستاری زبان فارسی و هم در آثار استادان این حوزه از آن به کرات یاد می‌شود. اغلب موارد اشاره‌شده در کتاب‌هایی مانند کتاب ویرایش و نگارش استاد احمد سمیعی گیلانی، رعایت شده است؛ بحث پانوشت‌ها و پی‌نوشت‌ها، شکسته شدن ارجاعات طولانی، اعداد تک، آغاز از صفحات فرد، شیوه استنادات و ... همه در این کتاب قابل شناسایی و بهره‌برداری است.



- طرح روی جلد تکراری است و تقریباً خلاقیتی ندارد. در ضمن در ابتدا کمکی به ترغیب خواننده برای مطالعه متن نمی‌کند.
- صفحه «فهرست» و «عنوان» بخش‌های کتاب از صفحه‌های فرد آغاز نشده است. بر اساس استاندارد کتاب‌ها و نشریات معتبر، آغاز هر فصل از صفحه‌های فرد صورت می‌گیرد که در این کتاب رعایت نشده است.
- در شروع هر «گفتار» رویه واحدی اتخاذ نشده است. برخی از گفتارها از صفحه‌های فرد (صفحه‌های ۸۷، ۱۱۷، ۱۶۷، و ...) و برخی دیگر از صفحه‌های زوج آغاز شده است (۱۴، ۲۴، ۷۰، ۲۶۴، ۳۰۲، و ...). بر اساس استاندارد باید صفحات اول هر گفتار، بخش، و ... از صفحه‌های فرد شروع شود.
- متن هر گفتاری هم پانویست دارد و هم پی‌نوشت. اعداد تک پانویست‌ها، بدون پرانتز و اعداد تک پی‌نوشت‌ها درون پرانتز به کار رفته است؛ در حالی که برای جلوگیری از سرگردانی خواننده مناسب بود یکی از این دو شیوه به کار گرفته می‌شود تا تعدد اعداد داخل متن در رجوع خواننده به پانویست‌ها و پی‌نوشت‌ها اختلال ایجاد نکند. برای رفع این مشکل نویسنده می‌توانست معادل لاتین واژه‌ها را در متن، و ارجاعات را در پانویست بیاورد؛ یا اینکه همه ارجاعات به صورت درون‌متنی ذکر می‌شد؛ به عنوان مثال، (کانت، ۱۳۸۶: صص ۲-۳۱) و واژه‌های لاتین در پانویست قرار می‌گرفت. البته به نظر نگارندگان، تلفیق این دو شیوه ارجح است. به عبارت دیگر هم واژه‌های لاتین در متن و در کنار واژه فارسی مربوط به خود قرار می‌گرفت تا خواننده بلافاصله می‌توانست به هر دو واژه فارسی و معادل آن بلافاصله دسترسی داشته باشد و هم ارجاعات به صورت درون‌متنی ذکر می‌شد تا خواننده مجبور نباشد برای یافتن منبع یک جمله دائم به کتاب‌نامه مراجعه کند.
- با این شیوه‌ای که در کتاب به کار رفته، نویسنده ناخواسته خود را دچار محدودیتی کرده؛ به این معنی که او نتوانسته است از توضیحات فارسی که به عنوان یادداشت در پی‌نوشت یا پانویست ذکر می‌شود، استفاده کند. این محدودیت سبب شده در برخی از جاها ناگزیر توضیحات اضافی فارسی را در کنار عناوین لاتین واژه‌ها به کار ببرد که جلوه‌ای نامناسب به متن داده است. (ص ۷۴/پانویست ۷)
- شیوه استناد این کتاب، در حیطه نشانی منبع نقل قول‌ها، برون‌متنی است؛ لذا همه نشانی‌ها در پی‌نوشت آمده است. پی‌گرفتن این روند علاوه بر اینکه موجب درج

شدن تعداد زیادی عدد تُک (مربوط به پی‌نوشت‌ها) در متن شده؛ خواننده را برای دسترسی به اطلاعات نشانی‌ها نیز دچار مشکل و زحمت می‌کند. قاعدتا در این شیوه برای آگاهی از منبع هر نقل‌قول باید به آخر بخش‌ها مراجعه کرد. شیوه استناد درون‌متنی این مشکل را برطرف خواهد کرد.

- اشکال دیگر و بارز متن در تیتراهاست. برخی از تیتراهای متن شماره دارد و برخی دیگر فاقد شماره است. احتمالاً مقصود نویسنده از درج تیتراهای بدون شماره، به‌کارگیری آنها به عنوان زیرتیتر و تیتراهای فرعی است. ایراد چنین شیوه‌ای این است که مراجعه‌کنندگان به متن متوجه نمی‌شوند که تیتراهای فرعی بدون شماره مربوط به کدام تیتر اصلی است. خواننده باید در صورت لزوم برگ برگ به عقب بازگردد تا تیتر اصلی را بیابد. لذا مناسب بود تیتراهای فرعی نیز با اعداد مشخص می‌شد تا این اشکال برطرف شود. به عنوان مثال، تیتر فرعی تیتر اصلی «۴. ظهور روشنفکر مدرن و گسترش نقد اجتماعی» (ص ۴۲) در صفحه ۴۶ این‌گونه می‌آمد: «۴-۱. مونتسکیو: گوناگونی تجربه سیاسی» و همین‌طور در ادامه سایر تیتراها در نسبت با تیتر اصلی ذکر می‌شد.

- نویسنده شیوه‌ای واحد برای درج نقل‌قول‌های مستقیم به‌کار نگرفته است. در برخی از جاها نقل‌قول‌ها داخل گیومه (») و در برخی دیگر نقل‌قول شکسته شده و به‌عنوان پاراگرافی مستقل ذکر شده است. البته این حالت به‌طور طبیعی اشکالی ندارد مشروط بر آنکه از استانداردهای کتاب‌ها و نشریات معتبر پیروی کند. این استاندارد بر این اساس است که اگر نقل‌قول تا ۳۰ کلمه بود، بهتر است که داخل گیومه بیاید و اگر بیش از ۳۰ کلمه بود مناسب است شکسته شود و به‌عنوان یک پاراگراف جدا ذکر شود. البته در برخی از کتاب‌ها و مقاله‌های فارسی به‌علت زیاد بودن تعداد نقل‌قول‌ها و برای اینکه متن جلوه‌ای نامناسب پیدا نکند این عدد را از ۴۰ کلمه در نظر می‌گیرند.

در صفحه‌های ۹۵ (نقل‌قول شماره ۹)، ۹۷ (نقل‌قول شماره ۱۰)، ۱۰۱ (نقل‌قول شماره ۱۵)، ۱۲۴ (نقل‌قول شماره ۳۶)، ۱۲۶ (نقل‌قول شماره ۳۹)، ۱۲۷ (نقل‌قول شماره ۴۱) و سایر صفحه‌های ۱۵۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۵۴، ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۷۰، ۲۹۰، ۲۹۹، و ...، نقل‌قول‌های کوتاه و زیر ۴۰ کلمه شکسته شده است که باید در داخل گیومه قرار می‌گرفت

اما همین نقل قول‌های کوتاه در صفحه‌های دیگر از جمله ۱۸، ۵۴، ۶۶، ۶۸، ۱۷۲ و...، به‌درستی داخل گیومه آمده و شکسته نشده است.

در صفحه‌های ۶۷ (نقل قول شماره ۴۸)، ۷۹ (نقل قول شماره ۵۷)، ۱۱۵ (نقل قول شماره ۲۶)، ۲۶۵ (نقل قول شماره ۲۴) و...، ۲۶۶ (نقل شماره ۲۷)، ۲۷۲ (نقل قول شماره ۳۵)، ۲۷۴ (نقل قول شماره ۳۶)، ۲۸۰ (نقل قول شماره ۴۲) و... نقل قول‌های بلند و بالای ۴۰ کلمه شکسته نشده است و داخل گیومه آمده است.

- در صفحه ۷۲ (نقل قول شماره ۵۲)، صفحه ۲۷۲ (نقل قول شماره ۳۵) و ... تعداد گیومه‌ها در درون یکدیگر آنقدر زیاد شده است که مشخص نیست یک گیومه کجا باز شده و در کجا بسته شده است. این امر سبب سردرگمی نویسنده خواهد شد.

- در صفحه ۸۸، خلاف رویه کتاب که واژه‌های لاتین را در پانویس ذکر می‌کند، واژه Liberalis در متن آمده است.

- شیوه ذکر استاندارد عنوان کتاب‌ها در متن، این است که نام کتاب به صورت ایرانیک یا ایتالیک ذکر شود؛ اما این شیوه در کتاب مذکور رعایت نشده است و نام کتاب‌ها به صورت Bold آمده است. این امر سبب شده است که نام کتاب‌ها در کنار دیگر واژه‌های مهم که به همین شیوه مشخص شده است خیلی گویا نباشد.

## ۵. نقد محتوایی کتاب

### ۱.۵ تکرار مکررات

اگرچه نویسنده از ابتدا تا پایان کتاب تلاش کرده است قرائت و تفسیری خاص از اندیشه سیاسی غرب برای خواننده به تصویر بکشد که با مطالعات پیشین در این زمینه متفاوت باشد، اساساً در این کتاب همان راهی را پیش می‌برد که مطالعات قبلی رفته‌اند؛ مسیری که کتاب‌های تاریخ اندیشه سیاسی در غرب کمال پولادی، تاریخ فلسفه سیاسی در غرب عبدالرحمن عالم و تاریخ اندیشه سیاسی حسین بشیریه قبل از این طی کرده بودند، با این تفاوت که مطالعات قبلی گزیده‌ای از تحولات اجتماعی، زندگی‌نامه متفکران و بحران سیاسی زمانه را نیز همراه داشت. (← پولادی، ۱۳۹۸؛ پولادی ۱۳۹۷؛ بشیریه، ۱۳۹۳؛ بشیریه، ۱۳۹۶؛ عالم، ۱۳۹۳)

## ۲.۵ زمان‌بندی ناهمخوان

زمان‌بندی ناهمخوان نویسنده در ارائه مطالب با توجه به عنوان و موضوع، دیگر نقدی است که بر کتاب وارد است. عنوان کتاب، *اندیشه سیاسی غرب در دوران مدرن* است و حتی از «دیالکتیک اندیشه‌ها» صحبت به میان می‌آید، مدعای نویسنده نیز از اندیشه سیاسی غرب مدرن در «وسیع‌ترین» (اسمعیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۸) معنا انتخاب شده است؛ اما آغاز بحث با روشنگری و قرن هفدهم است!!! در ظاهر اگر عنوان کتاب، تاریخ اندیشه سیاسی از روشنگری تا قرن بیستم انتخاب می‌شد، دور از واقعیت نبود؛ زیرا بنای روشنگری و قرن هفدهم در غرب بر پایه‌های یکی دو قرن پیش از آن بنا نهاده شده است؛ مع الوصف تنازع عنوان و متن خواننده را پس از رجوع به کتاب با ابهام در زمان‌بندی تاریخی روبه‌رو خواهد ساخت.

نقد دوم بر زمان‌بندی کتاب، فقدان تفکیک صحیح بین قلمروهای تاریخی اندیشه سیاسی مدرن غرب است. در تعریف کلی از تاریخ مدرنیته گفته شده است: «از نظر تاریخی، دوران مدرن با دوره رنسانس آغاز شده و با عصر روشنگری، انقلاب فرانسه و ایده آلیسم آلمانی به عنوان گفتار کلیدی غرب تحکیم می‌شود.» (جهانگل، ۱۳۸۴ و لیدمن، ۱۳۸۷) اما در این کتاب نویسنده فی‌البداهه به دوران روشنگری قدم نهاده است و بی‌توجه به پیش‌زمینه‌های مدرنیته و تأملات فلسفی آن - یعنی قرن پانزدهم و شانزدهم - که در دسته‌بندی‌های متفکران بزرگ بنای مدرنیته در آن ساخته می‌شود، آغاز مدرنیته را عصر روشنگری عنوان می‌کند و با سؤال کانت که «روشنگری چیست؟» (اسمعیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۱۱) بحث خود را آغاز می‌کند. در صورتی که در مقدمه همین کتاب اذعان شده بود: «علی‌رغم تفکیک سستی بین قلمروهای مختلف تاریخ اندیشه‌ها، فهم واقعی اندیشه‌های سیاسی مستلزم درک ارتباط منسجم بین اندیشه سیاسی و حوزه‌های دیگر علم اعم از فلسفه، علم، ادبیات، الهیات، هنر و ... است.» (اسمعیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۸)

نقد سوم بر زمان‌بندی، به انتخاب متفکران مدرنیته باز می‌گردد. از آنجا که نویسنده با سؤال کانت بحث خود را آغاز می‌کند، در انتخاب متفکران سیاسی و تشریح نظریه‌های آنان، به زمان‌بندی تاریخی وفادار نیست. او با حذف توماس هابز، به ناگهان با سؤال کانت وارد بحث شده است، سپس بحث خود را با اندیشه‌های جان لاک، مونتسکیو، دنی دیدرو، ولتر، روسو، سزار بکاریا و سییس ذیل عنوان «تفکر و فرهنگ روشنگری» پیش می‌برد؛ در صورتی که مطابق تقسیم‌بندی تاریخی مرتبط با متفکران مدرن باید هابز، لاک، روسو و

کانت بر اساس دوره تاریخی، با عنوان «اصحاب قرارداد»؛ هگل، مونته‌سکیو و مارکس ذیل «تاریخی‌گرایی مدرن»؛ و ولتر، دیدرو و ماهان با «ادبیات مدرن» دسته‌بندی می‌شد. این تقسیم‌بندی مغشوش حتی در مورد لیبرالیسم و پست‌مدرنیسم نیز رعایت نشده است.

### ۳.۵ فقدان بنیان‌های نظری

نقد محتوایی و نظری کتاب/اندیشه‌های سیاسی غرب مدرن نشان می‌دهد کاستی‌های زیادی در این زمینه بر آن وارد است. گرچه در ظاهر امر نویسنده تلاش کرده است با ذکر مباحث اساسی فلسفی متفکران غربی ظرفیت علمی و نظری کتاب را ارتقاء دهد؛ کاستی‌های نظری فراوانی در این زمینه به چشم می‌خورد؛ پرداختن به بنیان‌های فکری مدرنیته مخصوصاً رنسانس یکی از این کاستی‌ها است. «رنسانس، یک تحول سیصد ساله است که از فلورانس در ایتالیا آغاز شد و به عصر روشنگری در اروپا انجامید. رنسانس پایه‌های اقتصادی، سیاسی، هنری و علمی تمدن‌های کنونی غرب را بنا نهاد.» (Corrick, 1997) اهمیت رنسانس در تغییر موضوع تفکر و اندیشیدن انسان غربی است که آن را از متافیزیک به جهان مادی تغییر داد. به همین دلیل زمانی که تلاش می‌شود اندیشه سیاسی مدرن غرب بررسی شود، لاجرم باید به تفصیل ابعاد گوناگون دوران نوزایی مورد توجه قرار گیرد.

بنیان فکری و روش‌هایی که در رنسانس پدید آمد شرایط پدید آمدن عصر روشنگری را تسهیل کرد که نویسنده کتاب به مهمترین اصل آن یعنی «اومانیزم» اشاره‌ای نداشته است:

انسان‌گرایان عصر رنسانس... در قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی در مقابل برنامه مدرسی دانشگاه‌ها و مدارس رهبانی، برنامه‌ای تربیتی-آموزشی ارائه کردند که این برنامه شامل مطالعه علوم صرف و نحو (همراه با ادبیات لاتین و گاهی یونانی) فن بیان و بدیع، شعر و اخلاق بود. این برنامه عمدتاً بر پایه آثار اندیشمندان یونانی و لاتینی و گاهی برخی از آزاداندیشان مسیحی قرار داشت که «مطالعات علوم انسانی» خوانده می‌شد. (برهیه، ۱۳۷۷: ۵۷۱)

بر مبنای تعریف رنسانس که پیشتر آمد، اسمعیل‌زاد تحولات علمی و فکری را متعلق به عصر روشنگری می‌داند. خلاصه مباحث گفتار اول کتاب با عنوان «انقلاب علمی و ریشه‌های فکری روشنگری»، صراحتاً این ادعا را مطرح می‌سازد:

زمانی که سده هفدهم در اروپا آغاز شد، نگرش رایج و اعتقاد به مرجعیت بی‌چون و چرای نویسندگان و متفکران گذشته بود. پایه‌های نظام فکری غالب مکتب مدرسی که از امتزاج فلسفه ارسطویی و آموزه‌های مسیحی قوام یافته بود همچنان استوار می‌نمود. (اسمعیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۱۴)

نویسنده همچنین آغاز قرن هفدهم را «آغاز یکسری حملات بنیان‌افکن به نظام فکری قدیم» می‌داند. در صورتی که تشکیک و تردید در بنیان‌های فکری مکتب مدرسی طی سه قرن، پیش‌تر در آثار ادبی دانتو و جووانی بوکاچو؛ انقلاب علمی کوپرنیک و گالیله، انقلاب فکری دکارت، انسان‌گرایی فرانچسکو گویچاردینی و نهضت اصلاح دینی مارتین لوتر مطرح شده بود و بنیان‌های نظری حکومت مطلقه را توماس هابز و نیکولو ماکیاولی بنیاد نهادند.

سومین کاستی بنیان‌های نظری کتاب، نگاه التقاطی به مفاهیم منفک و متفاوت از یکدیگر است. نویسنده با رویکرد نخبه‌گرایانه و این پیش‌فرض که خواننده از تحولات فکری و علمی این دوره اطلاع دارد، مدعی است که همه تغییرات مدرن در زندگی انسان جدید غربی در قرن هفدهم پدید آمده است. مهم‌تر اینکه او وجه تفاوتی بین «انقلاب علمی»، «انقلاب فکری»، «اصلاح دینی» و حتی «فهم حقیقت جدید» قائل نیست: «تصور جدید از حقیقت و دانش بر پایه اعتقاد به اعتبار مشاهده تجربی و ریاضیات شکل گرفت. حقیقت و دانش باید بر مبنای مشاهده تجربی و استنتاج ریاضی تأسیس می‌شد.» (اسمعیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۱۶) این ادعا تفاوت بین روش علمی جدید مبتنی بر خردگرایی دکارتی، تجربه‌گرایی بیکن و علم‌گرایی نیوتنی را نادیده می‌انگارد.

نویسنده ضمن خلاصه کردن نظریه‌های دکارت و بیکن در روش‌های کسب معرفت، تأثیر این نظریه‌ها را به استدلال استقرایی و برهان ریاضی تقلیل داده است. در صورتی که تجربه‌گرایی بیکن علم فطری را رد می‌کند و اهمیت شناخت تجربی را می‌پذیرد و دکارت ابتدا با شک در معرفت پیشینی، وجود «خود» را مطرح، و سپس برای اثبات نظر از برهان ریاضی استفاده می‌کند:

گاهی از اوقات حس ما خطا می‌کند و ما را به اشتباه می‌اندازد؛ فرض کردم که هیچ امری از امور جهان در واقع چنان نیست که حواس به تصور ما درمی‌آورند، و چون کسانی هستند که در مقام استدلال حتی در مسائل بسیار ساده هندسی به خطا می‌روند و استدلال غلط می‌کنند، و برای من هم مانند مردم دیگر خطا جایز است، پس همه دلایلی را که پیش

از این برهان پنداشته بودم غلط انگاشتم و چون همه عواملی که به بیداری برای ما دست می‌دهد در خواب هم پیش می‌آید در صورتی که هیچ یک از آنها در آن حال حقیقت ندارد. بنا را بر این گذاشتم که فرض کنم هر چه هر وقت به ذهن من آمده مانند توهمات است که در خواب برای مردم دست می‌دهد بی‌حقیقت است. (دکارت، ۱۳۷۷: ۲۲)

#### ۴.۵ فقدان رویکرد جامعه‌شناسانه

گزینش رویکرد صرفاً اندیشه‌ای به تحولات اندیشه سیاسی در غرب؛ جامعه، تحولات و خواست‌های آن را از نظر نویسنده کتاب کم‌اهمیت جلوه‌گر می‌سازد. به عبارتی دیگر نویسنده با تمرکز بر اندیشه متفکران سیاسی، هدف اندیشه‌ورزی که همانا تغییر ساختاری در نگاه جامعه و مردم است را نادیده انگاشته یا حداقل کم‌اهمیت دانسته است. در صورتی که شروع دوره نوزایی و طرح مسأله سیاست در دوران جدید در گرو شناخت نسبت فرد با جامعه و چگونگی پیوند ایشان با سیاست است:

اندیشه‌های سیاسی در حول علائق عمده اجتماعی شکل می‌گیرد و خود بر آنها تأثیر می‌گذارد و برای دریافت درست آنها باید دیالکتیک اندیشه و واقعیت را بررسی کرد. اندیشه‌های سیاسی در هر عصری حتی اگر یوتوپیایی و انقلابی هم باشد تنها می‌تواند تا اندازه بسیار محدودی از حدود علائق آن عصر فراتر رود. حتی تصویر جامعه خیالی نمی‌تواند بیش از حد معینی از وضع موجود متفاوت باشد. مواد اولیه یوتوپیاها نیز از وضعیت‌های موجود یا گذشته گرفته می‌شود بدین‌سان کشمکش‌ها، علائق و صفت‌بندی‌های نیروهای اجتماعی و سیاسی در هر عصری در شکل‌گیری و تکوین اندیشه‌های سیاسی آن عصر نقش انکارناپذیری دارد. (بشیریه، ۱۳۹۳: ۱۲)

بررسی نگاه اسمعیل‌زاد در کتاب مشخص می‌کند که ایشان اهمیت خواست اجتماعی برای تغییر در غرب را به آرمان‌های متفکران سیاسی و فرهنگی تقلیل داده است. این امر تمایل نویسنده به رویکردهای صرفاً روشنفکر‌مآبانه و از بالا به پایین را برای ایجاد تغییر آشکار می‌سازد. از این دریچه، برداشت‌ها و تفاسیر مدرن‌سازی سیستمی نزد نخبگان علمی ایرانی بر خواست‌های اجتماعی اولویت و برتری دارد؛ چنان‌که نویسنده به صراحت هدف روشنگری قرن هجدهم و انقلاب فرانسه را برای کسب اعتماد و اصلاح اجتماعی، استفاده از «عقل‌گرایی انتقادی» در همه ابعاد زندگی جمعی فرض می‌کند: «روشنگری قرن هجدهم

نوعی تحول روشنفکرانه را در جهت اعتماد گسترده به علم و امکان اصلاح اجتماعی موجب شد.» (اسمعیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۴۲)

### ۵.۵ فقدان حضور مفاهیم اساسی در حوزه اندیشه سیاسی

اگر بپذیریم اندیشه سیاسی در غرب معطوف به قدرت، فرد و جامعه است؛ ناگزیر اندیشمند سیاست غربی باید از هدف و کارکرد فرد، جامعه، دولت، ملت، قدرت، مشروعیت، حاکمیت، قانون و دیگر مفاهیم در ساحت سیاست غربی تعریفی ارائه دهد. این مهم را می‌توان در اندیشه سیاسی کلاسیک و مدرن اروپا ردیابی کرد:

در اندیشه‌های کلاسیک، دولت هم از سوی جامعه سیاسی و هم از جانب جامعه مدنی معرفی شده است؛ چرا که در آن دوره، جامعه مدنی را جزئی از اجتماعات سیاسی در نظر می‌گرفتند، در حالی که در اندیشه‌های مدرن میان دولت-ملت به‌عنوان جامعه سیاسی و جامعه مدنی به‌عنوان نوعی از جامعه اقتصادی، تمایز قائل شده‌اند. (zaleski,2008)

به‌رغم تفاوت تعاریف، آیا علیرضا اسمعیل‌زاد توانسته است تعریف هرکدام از مفاهیم اصلی سیاست را از آراء اندیشمندان غربی استخراج کند و در کتاب خود بیاورد؟ بنابراین کاستی اول، فقدان اشاره به مفهوم سیاست از دیدگاه نویسنده کتاب و متفکران غرب مدرن است. بررسی انتقادی کتاب نشان می‌دهد که نویسنده بیش از تدقیق در چیستی موضوع‌های مربوط به اندیشه سیاسی اعم از دولت، ملت و قدرت، بر مباحث تاریخی، فلسفی و گاهی الهیات سیاسی متمرکز بوده است. نویسنده بدون اشاره به مفهوم «سیاست» در معنای مدرن و پافشاری بر این پیش‌فرض که خواننده از آن اطلاع دارد، به ناگاه وارد بحث «روشنگری چیست؟» می‌شود. در صورتی که تمرکز اصلی اندیشه سیاسی مدرن غرب بر سیاستی قرار دارد که تفاوتی معنادار با معنای سیاست در اندیشه سیاسی کلاسیک دارد و پسندیده این بود که با چنین موضوع‌هایی بحث آغاز می‌شد. از نظر متفکران مدرن به‌ویژه ماکیاوولی، پدر علم سیاست جدید، سیاست در معنای مدرن آن با معنای اندیشه سیاسی کلاسیک که معطوف به فضیلت بود، متفاوت است. ماکیاوولی معنا و ماهیت سیاست را «هنر تحقق ممکن‌ها» می‌داند و عنوان می‌کند:



سیاست هنر شناخت است بین آنچه هست و نه آنچه باید باشد؛... میان زندگی آن‌طور که هست و زندگی آن‌چنان که باید باشد، چنان تفاوت عظیمی وجود دارد که هر که تنها بدان توجه دارد که چه اتفاقی باید بیفتد، و نه بدان که چه (اتفاقی) در واقعیت می‌افتد، هستی خویش را بیشتر تباه می‌کند تا آن را حفظ کرده باشد. انسانی که فقط خوبی را می‌خواهد، ناچاراً شکست خواهد خورد در میان این همه انسان‌هایی که خوب نیستند. (ماکیاولی، ۱۳۷۵: ۶۳)

دومین کاستی در رابطه با مفاهیم سیاسی، فقدان تعریف صریح از دولت و حاکمیت است. همه منتقدان و محققان که در موضوع اندیشه سیاسی غرب مدرن قلم زده‌اند، بر این مهم تأکید دارند که مدرنیته بنیان حکومت الهی کلیسا را از زوایای گوناگون به چالش کشید؛ لذا در بحث اندیشه سیاسی نمی‌توان هدف اصلی متفکران اندیشه سیاسی غرب را که همانا به چالش کشیدن حاکمیت کلیسا و تأسیس دولت مدرن است را نادیده گرفت. اهمیت دولت مدرن در جوامع غربی تا بدان‌جاست که از آن به عنوان «به رسمیت شناخته شدن اقتدار سیاسی»، «مرجع اصلی مطالبه وفاداری» و «مشروعیت اقدام سیاسی» نام برده شده است و توماس هابز در *لویاتان* از دولت با عنوان «وحدت اشخاص برای تأمین امنیت و آرامش» نام می‌برد:

دولت در مقام تعریف عبارت از شخصی است که جمع کثیری از آدمیان یک‌به‌یک مرجع اعتبار و جواز اعمال او را ساخته‌اند تا او بتواند تمامی قوا و امکانات همه آنها را چنان‌که خود مقتضی می‌بیند، برای حفظ آرامش و امنیت و حراست عمومی به‌کار ببرد. حامل این نقش، حاکم خوانده می‌شود که صاحب قدرت حاکمه به‌شمار می‌رود و همگان اتباع او هستند. (هابز، ۱۳۸۴: ۹۲)

گرچه تعریف هابز در کتاب اسمعیل‌زاد مغفول مانده است، نمی‌توان این مهم را در نظریه‌های دیگر متفکران سیاسی و یا حتی در فهرست مطالب و یا نمایه موضوعی کتاب نیز مشاهده کرد. به‌عنوان مثال، هنگامی که نویسنده از اراده عمومی روسو و قدرت مؤسسان سیاسی در گفتار «تفکر و فرهنگ» سخن به‌میان می‌آورد، منظور او از دولت، ملت، قدرت و قانون برای خواننده مشخص نیست. نویسنده سعی کرده است با تعریف طبقه سوم بعد از انقلاب فرانسه و فراتر از نظام طبقاتی آنجا، دست به نوآوری بزند و سیاست را معادل قدرت و حاکمیت در نظر بگیرد.

سیس در این رساله نشان می‌دهد که طبقه اشراف به کاری نمی‌آید و طبقه سوم بدون آنها می‌تواند ملت کاملی را تشکیل دهد. اما به نظر او طبقه سوم که در واقع همه چیز است، تاکنون در سیاست به حساب نیامده است. (اسمعیل‌زاد، ۱۳۹۵: ۷۸)

فارغ از نداشتن تعریف صریح از سیاست، دولت و حاکمیت، اسمعیل‌زاد نتوانسته است معنا و مفهوم قدرت در اندیشه متفکران قرارداد اجتماعی، خردگرایان، تجربه‌باوران، ایده-آلیسم، لیبرالیسم و دیگر جریان‌های سیاسی تفکر غرب مدرن را به صراحت تفکیک کند. به جرأت می‌توان گفت که بحث کسب قدرت و مشروط شدن آن به تأمین امنیت در اندیشه هابز؛ تأمین امنیت و تضمین مالکیت در اندیشه لاک؛ و تأمین رضایت اراده عمومی در اندیشه روسو که از مهم‌ترین موضوع‌های اندیشه سیاسی غرب مدرن است، غایب اصلی کتاب است. به‌عنوان مثال، نپرداختن به سیر تحول مفهوم قدرت در اندیشه اصحاب قرارداد موجب می‌شود تا برداشتی یکسان‌انگارانه از نظرات ایشان با خردگرایان و تجربه‌باوران غربی، به تصویر کشیده شود.

بنابراین نپرداختن به تمایزات میان مفهوم قدرت در اندیشه اصحاب قرارداد به تفکیک، ابهام یکسان‌نگاری را برای مخاطب ایجاد می‌کند. در صورتی که می‌دانیم بین قدرت ذات-انگارانه هابز و مشروط لاک و روسو تمایز آشکار وجود دارد: «ارزش و قدر انسان مثل ارزش و قدر همه‌ی چیزهای دیگر در بهای اوست یعنی در همان مبلغی است که در ازای استفاده از قدرت او پرداخت می‌شود.» (هابز، ۱۳۸۴: ۱۳۱). این برداشت هابز از قدرت با مفهوم قدرت مشروط در اندیشه جان لاک تفاوت ماهیتی و کاربردی دارد:

...قدرت نمی‌تواند بیش از قدرتی باشد که آن افراد در وضعیت طبیعی و پیش از ورود به جامعه از آن برخوردار بودند و آن را تسلیم جامعه کردند؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند قدرتی را بیش از آنچه خود دارای آن است، به دیگری تفویض کند. همچنین هیچ‌کس قدرت خودسرانه و مستبدانه‌ای ندارد که بتواند آن را بر خود یا دیگری اعمال کند و زندگی خود و یا زندگی و دارایی دیگری را نابود سازد... حداکثر مرزهای قدرت قانون‌گذاران، محدود به خیر و صلاح همگانی جامعه است. (لاک، ۱۳۸۷: ۹۵)

کاستی چهارم کتاب در موضوع تعریف مفاهیم سیاسی در اندیشه متفکران غربی، نپرداختن صریح به بحث مشروعیت دولت و حاکمیت است. سخن گفتن از مشروعیت در کنار مفاهیمی چون مشیت‌الهی، روشنگری، عقل، طبیعت، پیشرفت، تجربه، آزادی، انقلاب و دیگر موارد، بدون اشاره به چستی دولت و قدرت، نشان می‌دهد که متفکران سیاسی

غرب مدرن که اکثراً حاکمیت کلیسا و قدرت مطلق را نقد و در مشروعیت آن تردید وارد کرده‌اند، تعریف خاصی از این مفهوم ارائه نمی‌دهند. در صورتی که اولین سوال ماکیاولی، اراسموس، هابز و دیگران از دولت و حاکمیت مدرن چگونگی کسب مشروعیت است؟ اندیشه سیاسی مدرن در غرب بنیان الهی مشروعیت حاکمیت کلیسا و بنیان تاریخی و سستی حاکمیت فئودال‌ها را به چالش کشید:

سلاطین تصاویر تنفس‌کننده خداوند در روی زمین هستند. هم‌چنان‌که جدل کردن درباره این که خداوند چه کاری را می‌تواند انجام دهد و چه کاری را نباید انجام دهد، کفر و الحاد است؛ همان‌طور هم جدل کردن رعایا درباره این که پادشاه چه چیزی می‌تواند بگوید و یا انجام دهد و چه کاری را نمی‌تواند، کفر و الحاد است. سلطنت مافوق همه چیز در روی زمین است؛ چرا برای اینکه پادشاهان نه تنها معاونان خداوند در روی زمین هستند و بر روی تخت خداوند می‌نشینند، بلکه آنها حتی از طرف خود خداوند به نام خدایان نامیده شده‌اند. (خدادای، ۱۳۸۰: ۵۴)

اندیشه سیاسی مدرن با رد مشروعیت حاکمیت و حتی تغییر آن از کلیسا به پادشاه و مردم، تلاش کرد مشروعیت فردی را جایگزین آن کند. مشروعیت مردمی دولت حتی در نوع حکومت مطلقه که ماکیاول و هابز بنیان آن را نهاده بودند، مهم‌ترین شرط بقای حاکمیت به شمار می‌رفت. هابز در این زمینه به صراحت مبنای مشروعیت را کسب رضایت عمومی در تأمین امنیت می‌داند:

من حق خود را بر حکومت بر خویشان به این شخص یا به این جمع از افراد واگذار می‌کنم. و همه اعمال او را بر حق و جایز می‌دانم به این شرط که تو حق خود را به او واگذار کنی و به همان نحو همه اعمال او را جایز بدانی... (هابز، ۱۳۸۴: ۱۹۲)

بنابراین اسمعیل‌زاد بیش از آنکه بر بحث اندیشه یا فلسفه سیاسی متمرکز باشد، تمرکز را بر معنا و ماهیت فلسفی این مفاهیم قرارداده است چنان‌که مفهوم مشروعیت در کتاب غایب است و حتی در نمایه موضوعی نیز نمی‌توان آن را یافت.

کاستی پنجم در رابطه با مفاهیم سیاسی، بی‌توجهی به مفهوم «ملت» و «هویت ملی» در معنای مدرن آن و نزد متفکران اندیشه سیاسی غرب است. پیش‌تر بیان شد که بررسی چستی مفاهیم اساسی اندیشه سیاسی غرب مدرن همانند ملت و هویت ملی می‌تواند مخاطب را با نمای کلی تحول اندیشه از کلاسیک به مدرن آشنا کند. اهمیت مفهوم ملت در

اندیشه سیاسی مدرن زمانی آشکار می‌شود که ابتدا معادل آن در اندیشه سیاسی کلاسیک یعنی «رعیت» یا عنوان «امت» در ارتباط با حاکمیت کلیسا مفهوم‌سازی شود؛ به عبارت دیگر ملت و هویت ملی در اندیشه سیاسی مدرن اهمیت بسیار زیادی دارد تا جایی که فقدان تعریف صحیح از آن موجب می‌شود که دیگر مفاهیم پیوسته با آن مانند قدرت، مشروعیت، دولت و حاکمیت معنای متضاد با مدرنیته پیدا کنند.

نکته دیگر اینکه ملت و دولت‌های ملی به عنوان مؤسس هویت ملی در دوران جدید، حاصل مرزبندی‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی گروه‌های جمعی‌اند؛ ملتی که تا پیش از فروپاشی حاکمیت کلیسا تحت عنوان امت شناخته می‌شد. تعریف مدرن از هویت و ملیت گویای آن است که گروه‌های اجتماعی با ویژگی‌های خاص، نوع ویژه‌ای از حاکمیت را می‌سازند:

هویت ملی به عنوان شکل خاصی از هویت ملاحظه می‌شود، شکلی که با تمایزگذاری بین هویت فردی و جمعی فهمیده می‌شود. مفهوم ملت نیز در اینجا حائز اهمیت فراوان است. ملت به یک جمعیت انسانی گفته می‌شود که دارای قلمرو تاریخی مشترک، اسطوره‌های مشترک، سرگذشت یکسان، فرهنگ عمومی و اقتصاد و حقوق قانونی یکسانی هستند که اراده برای تأسیس یک نوع خاصی از حاکمیت دارند. (اندرسون، ۲۰۰۵: ۱۷۴)

مطالعه سطح دوم اندیشه سیاسی متفکران غربی و بی‌توجهی به مبانی اساسی آنها در کتاب *اندیشه‌های سیاسی غرب در دوران مدرن*، این پیش‌فرض را مطرح می‌سازد که اسمعیل‌زاد، خواننده را در زمینه بنیان‌های نظری اندیشه سیاسی غرب از جمله مفهوم هویت ملی و ملت مسلط می‌داند. به عنوان مثال، در صفحه ۷۹ وقتی صحبت از «ملت» به میان می‌آید، آن را تعهد ذهنی افرادی می‌داند که از اراده سیاسی برخوردارند و در ادامه ملت را معادل «جامعه» فرض می‌کند آن را به دولت در اندیشه سیاسی ژان ژاک روسو نسبت می‌دهد؛ در حالی که اندیشه سیاسی مدرن بر تأسیس ملت بر مبنای نظریه‌های فلسفی دکارت، قرارداد اجتماعی و اخلاقی کانت بنیان نهاده شده که مؤلف کتاب اشاره‌ای به آن نکرده است.

## ۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد با رویکرد انتقادی، نقاط قوت و برخی کاستی‌های کتاب/اندیشه‌های سیاسی غرب در دوران مدرن تألیف علیرضا اسمعیل‌زاد بررسی شود تا ضمن برجسته شدن نوآوری کتاب، تمایز آن با انبوه آثاری که در این حوزه منتشر شده است، مشخص شود. یافته‌ها نشان می‌دهد نویسنده تسلط نسبتاً مناسبی بر اندیشه سیاسی غرب مدرن دارد و توانسته است وجوه اشتراک میان مبانی فلسفی، الهیات، اخلاق و سیاست را در اندیشه سیاسی متفکران غرب مدرن تا پست‌مدرنیسم بازاندیشی کند. عمق مطالب نشان می‌دهد که نویسنده موفق بوده است، اصول اساسی اندیشه سیاسی مدرن را بازنمایی کند؛ اما وجود بعضی کاستی‌ها به دلیل فقدان بهره‌گیری از روش مطالعه تحلیلی، موجب شده است برخی از مباحث اساسی مغفول بماند. نپرداختن به بنیان‌های نظری پیدایی اندیشه سیاسی مدرن همچون رنسانس؛ اشاره نکردن به نظریه‌های متفکرانی چون لوتر، ماکیاولی و هابز؛ نداشتن رویکرد جامعه‌شناسانه؛ و از همه مهم‌تر مغفول ماندن بنیان‌های اساسی تفکر سیاسی مدرن از جمله چیستی سیاست، دولت، حاکمیت، هویت، ملیت و... در ساحت اندیشه‌ای متفکران سیاسی غرب، از برجسته‌ترین کاستی‌های کتاب به‌شمار می‌رود. امید است نویسنده در چاپ‌های بعدی کتاب با بازخوانی متن و ارائه دست‌بندی‌های صحیح علمی و تاریخی، یافته‌های خود را به صورت روان و ساده برای علاقه‌مندان این حوزه به رشته تحریر درآورد.

## کتاب‌نامه

- اریک لیدمن سون (۱۳۸۷). تاریخ اندیشه مدرن، ترجمه سعید مقدم، تهران، نشر اختران.
- اسمعیل‌زاد علیرضا (۱۳۹۵). اندیشه‌های سیاسی غرب در دوران مدرن، تهران، نشر هرمس.
- برهیه، امیل (۱۳۷۷). تاریخ فلسفه قرون وسطی و دوره تجدد، تهران، نشر خوارزمی.
- بشیریه حسین (۱۳۹۳). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم؛ اندیشه‌های مارکسیستی، چ ۱۲، تهران، نشر نی.
- بشیریه حسین (۱۳۹۶). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم؛ لیبرالیسم و محافظه‌کاری، تهران، نشر نی.
- پولادی، کمال (۱۳۸۹). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب: قرن بیستم، تهران: نشر مرکز.
- پولادی، کمال (۱۳۸۹). تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب: از ماکیاولی تا مارکس، تهران: نشر مرکز.

۱۳۴ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیستم، شماره نهم، آذر ۱۳۹۹

عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۳). تاریخ فلسفه سیاسی غرب: عصر جدید و سده نوزدهم، چاپ ۱۷، تهران: وزارت امور خارجه.

جهاننگلو، رامین (۱۳۸۴). موج چهارم، ترجمه منصور گودرزی، تهران، نشر نی.

خدادادی، محمد اسماعیل (۱۳۸۰). مبانی علم سیاست، قم، نشر یاقوت.

دکارت، رنه (۱۳۷۷). گفتار در روش راه بردن عقل، ترجمه محمدعلی فروغی، تصحیح امیرجلال الدین اعلم، تهران، نشر البرز.

سوگون، کانگ (۱۳۸۳). توماس هابز و جان لاک: شرح افکار و آثار برگزیده، ترجمه محمد بقائی، تهران، نشر اقبال.

لاک جان (۱۳۸۷). رساله‌ای در باب حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، نشر نی.

ماکیاولی نیکولو (۱۳۷۵). شهریار، ترجمه داریوش آشوری، تهران، نشر مرکز.

هابز، توماس (۱۳۸۴). لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.

Brittan, G. (1999). Enlightenment. In R. Audi (Ed), the Cambridge Dictionary of Philosophy, Cambridge University Press.

Corrick, James A. (1997). *The Renaissance*, San Diego, CA: Lucent Books.

Henderson, A. & McEwen N. (2005) Do Shared Values Underpin National Identity? Examining the Role of Values in National Identity in Canada and the United Kingdom, *National Identities*, Vol. 7, No. 2, pp. 173 /191.

Zaleski, Pawel (2008). "Tocqueville on Civilian Society. A Romantic Vision of the Dichotomic Structure of Social Reality". *Archiv für Begriffsgeschichte*. Felix Meiner Verlag. 50.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی